

## سیاست یا اقتصاد، کدام یک اولویت دارند؟

سیدحسین امامی

مردم‌سالاری، ش ۱۳۳۰، ۲۰/۱۰/۸۵

**چکیده:** آقای امامی در مقاله خود به دنبال نسبت‌سنجی بین تقدم آزادی سیاسی و اقتصادی بوده است و در این راستا به تفکر آقای آمارتیا سن با تفکر تقدم آزادی اقتصادی به جهت نقش آن در کسب اطلاعات که مهمترین رکن اقتصاد است و همچنین تفکر آقای فریدمن با تفکر تقدم آزادی اقتصادی به خاطر ایجاد تسهیلات در کسب منافع عمومی و اجتماعی اشاره می‌کنند.

در اولویت بین تأمین نیازهای اقتصادی و آزادی سیاسی و حقوق مدنی، استدلال بعضی‌ها این است که مطمئناً باید اولویت را به تأمین نیازهای اقتصادی آنها داد، حتی اگر موجب تعطیلی آزادی‌های سیاسی شود. در کنفرانس وین درباره حقوق بشر (بهار ۱۹۹۳) چنین استدلال شد که، به جای اولویت آزادی سیاسی، در عوض باید حقوق اقتصادی مرتبط با نیازهای مادی مهم باشد. آمارتیا سن بر این عقیده است که، روش مورد استفاده برای فشار نیازهای اقتصادی، یا درک اهمیت آزادی‌های سیاسی به کلی اشتباه است. وی معتقد است موضوعات واقعی که باید به آنها پرداخت جای دیگر قرار دارند و از آن جمله، توجه به ارتباطات متقابل گسترده بین آزادی‌های سیاسی و شناخت و تأمین نیازهای اقتصادی است. این ارتباطها نه تنها ابزاری، بلکه سازنده هم هستند.

استدلال سن این است که، شدت نیازهای اقتصادی به فوریت آزادی‌های سیاسی می‌افزاید نه آن‌که از آن بکاهد. آزادی‌های سیاسی می‌توانند نقش اصلی در فراهم آوردن انگیزه و اطلاعات در حل نیازهای شدید اقتصادی ایفا کنند. مخالفت با حکومت‌های مردم سالار و آزادی‌های مدنی و سیاسی در کشورهای در حال توسعه آسیایی از سه جهت مطرح می‌شود:

نخست این ادعا وجود دارد که این آزادی‌ها و حقوق مانع رشد و توسعه اقتصادی می‌شوند. (این اعتقاد گاهی موافق به خاطر حمایت لی‌کوان یو - رهبر و رئیس جمهوری سابق سنگاپور - با عنوان فرض لی شناخته می‌شود). در این فرض ادعا می‌شود که نفی حقوق مدنی و آزادی‌های اساسی به ترغیب رشد اقتصادی کمک می‌کند و برای توسعه اقتصادی سریع خوب است. اما تا به حال تأییدی برای این فرض ارائه نکرده‌اند و شواهد ناچیزی وجود دارد مبنی بر این‌که، سیاست اقتدارگرا در عمل به رشد اقتصادی کمک می‌کند. در حقیقت، شواهد تجربی قویاً حکایت از آن دارند که رشد اقتصادی بیشتر محصول یک محیط اقتصادی دوستانه‌تر است تا یک نظام سیاسی خشن‌تر.

دوم این بحث شده است که اگر فراق انتخاب بین دانستن آزادی‌های سیاسی و تأمین نیازهای اقتصادی داشته باشند، آنها به طور یکنواخت دومی را برمی‌گزینند.

سوم این‌که اغلب بحث می‌شود که تأکید بر آزادی سیاسی، اختیار و مردم سالاری به طور خاص مخالف ارزش‌های آسیایی است که تصور بر این بوده که بیشتر علاقمند نظم و انضباط است تا اختیار و آزادی. در پاسخ به این فرض که نفی حقوق مدنی و آزادی‌های اساسی به ترغیب رشد اقتصادی کمک می‌کند و برای توسعه اقتصادی سریع خوب است، موفقیت اقتصادی کشورهای شرق و جنوب شرقی آسیا را می‌توان مثال زد. در واقع شواهد بی‌شماری وجود دارد که نشان می‌دهد آن چیزی که برای به وجود آوردن رشد اقتصادی سریع نیاز است، نه یک نظام سیاسی خشن، بلکه ایجاد فضای اقتصادی مساعد است.

برای تکمیل این بررسی و سنجش باید فراتر از مرزهای محدود رشد اقتصادی گام برداشت و الزامات کلی‌تر توسعه اقتصادی از جمله نیاز به امنیت اقتصادی و اجتماعی را مورد موشکافی و دقت نظر قرار داد. حقوق سیاسی و مدنی به مردم این فرصت را می‌دهد که به طرز مؤثر به نیازهای عمومی توجه داشته باشند و خواهان کنش مناسب دولت باشند. واکنش حکومت نسبت به درد و رنج شدید مردم، اغلب بستگی دارد به فشاری که بر آن وارد

بازتاب اندیشه ۸۲

۲۶

سیاست یا اقتصاد، کدام یک اولویت دارند؟

می‌شود. مطمئناً درست است که بعضی از حکومت‌های نسبتاً اقتدارگرا همچون کره جنوبی، سنگاپور و چین پس از اصلاحات، نرخ سریع‌تر رشد اقتصادی داشته‌اند تا بسیاری از کشورهای کمتر اقتدارگرا همچون هند، کاستاریکا و جامائیکا. اما فرض لی در واقع مبتنی بر اطلاعات گزینش شده و بسیار محدود است تا یک آزمون عمومی آماری بر طیف گسترده‌ای از اطلاعات و داده‌های موجود. چنین نتیجه‌گیری‌هایی بیشتر بستگی به شرایط دقیق آن کشور دارد. در واقع، شواهد کلی نسبتاً ناچیزی وجود دارد مبنی بر این که دولت‌های اقتدارگرا و سرکوبگر حقوق سیاسی و مدنی، واقعاً در ترغیب توسعه اقتصادی مفید هستند.

مطالعات تجربی نظام‌مند هیچ‌گونه حمایت واقعی از این ادعا که، یک تعارض کلی بین آزادی‌های سیاسی و عملکرد اقتصادی وجود دارد را، ارائه نمی‌کند. این فرض که آیا رابطه‌ای بین آنها در هر جهت مثبت یا منفی وجود دارد را نمی‌توان رد کرد؛ چون اختیار و آزادی سیاسی به نوبه خود حائز اهمیت هستند دلیل دفاع از آنها کماکان به قوت خود باقی است. اغلب ادعا می‌شود که شهروندان جهان سوم نسبت به حقوق سیاسی و مردمی بی‌تفاوتند. این ادعا نیز، بر شواهد ناچیزی استوار است. تنها راه تحقیق این مسئله این است که، این موضوع را در انتخابات آزاد با آزادی بیان و اظهار نظر مخالف به آزمون مردمی بگذاریم. آمارتیا سن می‌گوید: انواع مختلف آزادی‌ها می‌توانند به تقویت یکدیگر بینجامند. آزادی‌های سیاسی (در شکل آزادی بیان و انتخابات) به ترویج امنیت اقتصادی کمک می‌کنند. فرصت‌های اجتماعی (در شکل تسهیلات آموزشی و بهداشتی) مشارکت اقتصادی را تسهیل می‌کنند. تسهیلات اقتصادی (در شکل فرصت‌های مشارکت در تجارت و تولید) می‌توانند به ایجاد و فور امکانات شخصی و نیز تولید منابع عمومی برای تسهیلات اجتماعی یاری رسانند.

بسیاری معتقدند که «سیاست» و «اقتصاد» دو مقوله جدا و بی‌ارتباط از یکدیگرند؛ آزادی فردی مربوط به سیاست و رفاه مادی مسئله اقتصادی است؛ اما به نظر میلتون فریدمن اقتصاد از «سیاست» جدا نیست و اقتصاد آزاد شرط لازم برای برقراری آزادی سیاسی است. در نتیجه آزادی سیاسی نمی‌تواند بدون «آزادی اقتصادی» پابرجا بماند و هرگونه ترتیبات سیاسی را می‌توان با ترتیبات اقتصادی درهم آمیخت. به زعم او بین سیاست و اقتصاد ارتباطی تنگاتنگ وجود دارد.

نظام اقتصادی در ارتقای جامعه آزادی نقشی دوگانه بازی می‌کند. از یک سو آزادی در نظام اقتصادی جزئی از مفهوم گسترده آزادی است و بنابراین آزادی اقتصادی خود یک

هدف است. از سوی دیگر، آزادی اقتصادی ابزاری ضروری برای دستیابی به آزادی‌های دیگر از جمله آزادی سیاسی است. شواهد تاریخی رابطه آزادی سیاسی و بازار آزاد را تأکید می‌کند. فریدمن مدعی است، در هیچ زمان و مکانی جامعه‌ای را سراغ ندارد بدون این که برای سازماندهی بخش اعظم فعالیت‌های اقتصادی خود از بازار آزاد استفاده کند، از آزادی سیاسی قابل ملاحظه‌ای برخوردار بوده باشد. تاریخ آزادی بیانگر این است که، سرمایه‌داری شرط لازم برای آزادی سیاسی است، اما آشکارا شرط کامل برای تحقق آن نیست.

رابطه آزادی سیاسی و اقتصادی، رابطه پیچیده و دو جانبه‌ای است. در اوائل قرن نوزدهم، جرمی بنتام و رادیکال‌های فلسفی مایل بودند، آزادی سیاسی را ابزاری برای دستیابی به آزادی اقتصادی قلمداد کنند. آنها معتقد بودند که، محدودیت‌های اعمال شده بر توده‌های مردم، مانع ترقی آنان شده و اگر همراه با انجام دادن اصلاحات سیاسی، فرصت شرکت در انتخابات به اکثریت داده شود مردم به صلاح خویش عمل کرده، به آزادی فعالیت‌های اقتصادی رأی خواهند داد.

در پی موفقیت لیبرالیسم بنام در انگلستان در قرن نوزدهم، واکنش در قبال دخالت دولت در امور اقتصادی بروز کرد و تمایل به نظام اشتراکی، هم در انگلستان و هم در کشورهای دیگر، به علت بروز جنگ جهانی اول و دوم شدت گرفت. بنابراین، در کشورهای دموکراتیک، رفاه مقدم بر آزادی موضوعیت عمده یافت.

فریدمن می‌گوید: ممکن است در کشوری اقتصاد آزاد وجود داشته باشد اما آزادی سیاسی وجود نداشته باشد، ولی عکس آن ممکن نیست. او معتقد است که محدودیت‌های اقتصادی خواه بخوابد به قلمرو آزادی‌های کلی بشری نیز سرایت خواهد کرد.

اگر قدرت سیاسی با «قدرت اقتصادی» درآمیزد، تمرکز اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. از طرف دیگر، در صورتی که قدرت اقتصادی از قدرت سیاسی جدا نگاه داشته شود، به نقطه مقابل و وسیله کنترل قدرت سیاسی تبدیل می‌شود.

دو اندیشه «آزادی سیاسی» و «آزادی اقتصادی»، درحالی که هر دو با یکدیگر در اوج همکاری و یاری باشند، بزرگترین میوه‌ها را به ارمغان می‌آورد.

بازتاب اندیشه ۸۲

۴۸

سیاست یا  
اقتصاد، کدام  
یک اولویت  
دارند؟

## ● اشاره

۱. ایشان در مقاله خود صرفاً به نقل سخنان و سؤالات دو شخصیت بزرگ علمی پرداخته‌اند و هیچ نظری را از دیدگاه خودشان مطرح نموده‌اند و لذا اولین اشکال و

اشاره‌ای که پیرامون این مقاله می‌توان ارائه نمود این است که، ایشان ماهیت این نوشتار خویش را معلوم نکرده که خواهان بحث و ارائه استدلال در اولویت بخشیدن به یکی از آن دو دیدگاه و یا حد وسط از آنان هستند و یا این که صرفاً خواهان نقل دیدگاه‌های دو برنده جایز نوبل می‌باشد. و از سوی دیگر اگر با توجه به عبارت آخر ایشان یعنی [دو اندیشه آزادی سیاسی و آزادی اقتصادی درحالی که... بزرگترین میوه‌ها را به ارمغان می‌آورد] را به عنوان نظریه نهایی و مورد نظرشان در نظر بگیریم، جا دارد که گفته شود، اولاً در انتخاب خویش هیچ دلیلی ارائه ننموده‌اند و ثانیاً در نهایت دچار یک پارادوکس با عبارت خودشان در پاراگراف قبلی یعنی [اگر قدرت سیاسی و اقتصادی با هم درآمیزد، تمرکز اجتناب‌ناپذیر خواهد بود] مواجه می‌شوند زیرا تمرکز همان چیزی است که جامعه بشری به دنبال فرار از آن است که ریشه در اندیشه تفکیک قوا دارد.

۲. از آنجایی که ایشان صرفاً استدلال دو متفکر را بیان داشته‌اند، جا دارد به اشاراتی پیرامون نکات فریدمن داشته باشیم. این که امامی سرمایه‌داری را شرط برای آزادی سیاسی می‌دانند و حتی نقش آن را تا حدی تأکید می‌کنند که «جوامعی پیدا می‌شود که یک رابطه یک جانبه را بین آزادی سیاسی و آزادی اقتصادی مطرح می‌کنند، کشوری وجود دارد که آزادی اقتصادی داشته باشد ولی سیاسی نداشته باشد اما عکس آن ممکن نیست» این عبارت اولاً ناقض گفته قبلی ایشان است که بین دو مقوله یک رابطه دوجانبه پیچیده مطرح می‌کنند و ثانیاً این که آزادی اقتصادی را مقدم بر آزادی سیاسی بدانیم؛ برخلاف روح تجارت و اقتصادی، تعدی کردن و عدم وجود حیات برای اقتصاد در صورت سکون و تمرکز است. شاید همین نکته مورد توجه اندیشمندان سیاسی باستان مانند افلاطون و ارسطو. در ترسیم آرمان شهرهای خود بوده که سعی در تقدم آزادی سیاسی و محدود کردن اقتصاد داشته‌اند و همین روش را می‌توان در اندیشه اندیشمندان سده میانه و قرن ۱۹ و ۲۰ به عینه مشاهده کرد. از سوی دیگر ابتناء بر تقدم و اهمیت بخشیدن به عینه در دو مکتب لیبرالیسم و مارکسیسم به عینه مشهود بوده که هر دو در نهایت به اوج تمرکز کشیده شده‌اند، تا جایی که این رشد اقتصادی را به عنوان خطری برای آزادی سیاسی و دموکراسی معرفی کرده‌اند.

اما این که آیا می‌توان به صرف ایجاد تمرکز سیاسی به رشد اقتصادی رسید، خود جای تأمل دارد، زیرا که هر چند در کوتاه مدت سبب رشد اقتصاد می‌شود؛ ولی این یک اقتصاد وابسته است که خود در نهایت سبب رکود اقتصاد مستقل در بلند مدت و بحران اقتصادی می‌شود و این همان چیزی است که در دولت‌های فاشیستی و مارکسیستی با آن مواجه بوده‌ایم.